

"جبهه سوم" واقعیت یا ذهنیگری؟

گویا مقالات طولانی که با هدف درک بهتر مسائل سیاسی به رشته تحریر در آمده اند، بخاطر بی "دقتی" و بی "حوصله گی" عده ای از دوستان، قابل هضم نبوده و شاید هم موضوع مورد نظر را بغرنج تر نیز کرده است.

در مقالات متعدد قبلی مکرراً پیرامون برخورد به مذهب که بخاطر جهل بشری به واقعیت های جهان مادی بصورت خوشبختی تخیلی در باورهای توده ها تبلور یافته است از زبان آموزگاران پرولتاریا توضیح داده شد، که جهت زدودن آن می باید خوشبختی واقعی را برای آنان در روی زمین خاکی مهیا گرداند (توصیه میگردد جهت دریافت برخورد م-ل به مذهب؛ به اثر "آنتی دورینگ" انگلس، و "روش حزب کارگران نسبت به مذهب" نئین نگاهی عمیق افکنیم). و همچنین پیرامون برخورد کمونیستها در عرصه مبارزه طبقاتی نسبت به مذهب و نیروهای مذهبی در شرایط تجاوز قوای انحصارات امپریالیستی به دول دیگر مفصلاً سخن گفته شد. ولی آقای علی شمس بجای پاسخ به توضیح چگونگی مبارزه "جبهه سوم" که قادر گردد هم علیه امپریالیسم و هم علیه نیروهای مذهبی در شرایط تجاوز بربرمنشانه نیروهای امپریالیستی به لبنان به مقابله بپردازد، با طرح پرسشی از پاسخ شانه خالی کرده و بقول معروف زحمت این کار را ب دیگران محول نموده است تا در صورت لزوم با در اختیار داشتن میدان مانور هرچه وسیع تر قادر باشد حریف را بی درد سر تر از میدان "مبارزه" خارج کند.

از نظر رفیق شمس توضیحات چندین باره پیرامون دفاع کمونیستها از مقاومت مردم لبنان در شرایط تجاوز قوای اشغالگر امپریالیستی نا روشن می باشد و اینک توضیح مجدد آن. اشکال اساسی این بینش در اینجاست که؛

اولاً: ماهیت جنگ کنونی چه در لبنان و فلسطین، و چه در عراق و افغانستان را، تجاوزکارانه-جنایتکارانه-نژاد پرستانه-فاشیستی مذهبی- غارتگرانه و نا عادلانه علیه میلیونها انسانهای تحت ستم نمی داند که بتواند با مشروع و عادلانه دانستن مقاومت مردم مورد تجاوز، و با توجه به ماهیت این اختناق قلد رمنشانه امپریالیستی که با هدف فرمانروایی بلامنازع بر جهان علیه خلقهای تحت ستم انجام میگیرد، به اتخاذ تاکتیک مشخص بر اساس شرایط مشخص بپردازد. لذا از آنجائیکه ماهیت جنگ در لبنان و عراق و ... را دعوی بین دو نیروی ارتجاعی امپریالیستیها و اسلامیستها می دانند، با کپی برداری از دوران گذشته و یکی دانستن آن با جنگ جهانی اول که جنگی بود بین امپریالیستها با هدف تقسیم مجدد جهان، به طرح شعار "جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی تبدیل کنیم" متوسل شده و فتوای تشکیل "جبهه سوم" و یا "نیروی مستقل" علیه هر دو نیروی ارتجاعی را بدون در نظر داشتن ماهیت جنگ و شرایط دوران کنونی (بستر تاریخی اش) صادر می کنند. بدیهی است که دیگر نام چنین شیوه ای را نمی توان برخورد "ماتریالیسم دیالکتیک" نهاد و دیگران را که با ارائه فاکتهایی از بزرگان پرولتاریا در صدد توضیح شرایط تاریخی دوران کنونی اند به "انجمادگری" منتسب گرداند و درک آنان را نا روشن دانست.

دوماً: اگر در شرایط واقعی کنونی یعنی در دوران اختناق عریان امپریالیستی (از ویژگی مشخصات دوران) که انحصارات غارتگر آمریکایی تلاش می کند با برپائی جنگهای تجاوزگرانه سرکردگی بلامنازع خویش را با بمب و موشک بر جهان تحمیل گرداند، به بررسی "جبهه سوم" (بدیهی است سخن از جبهه سوم نیروهای انقلابی است و نه جریان ضد انقلابی حککا) که قصد دارد با اتخاذ سیاست "بینابینی" (بین دو صندلی نشستن) دامن خود را از آلوده شدن به "نجسات" امپریالیستی و اسلامیستی مبرا گرداند بپردازیم، با "بینشی" رو برو خواهیم بود که نا خواسته و غیر مستقیم دامانش بهر دو آلوده خواهد گشت. چراکه در چنین شرایطی که قوای تجاوزگر توسط

بمبارانهای وحشیانه کوشش میکند با درهم کوبیدن شریانه‌های حیاتی کشور شیرازه جامعه را درهم پیچده و ملتی را از هستی ساقط گرداند، اگر قرار باشد بر اساس "تذ" مبارزه علیه هر دو قطب وارد عمل شد، معنی این کار هیچ چیزی جز تضعیف نیروهای مقاومت که در حال جنگ با ارتش امپریالیستها هستند، و بطریق اولی تقویت نیروهای قوای امپریالیستی نخواهد بود. در عین حال معنی آن نه "پاک دامنی"، بلکه آلودگی به هر دو نیروی ارتجاعی خواهد بود. نمی توان با توسل به تاکتیک مبارزه علیه هر دو قطب ارتجاعی به استقبال شریاطی رفت که در جهت خلاف تاکتیک اتخاذ شده قرار دارد و تاکتیک بسیج نیروهای ضد اشغالگر را صرف نظر از رنگ-دین و ملیت طلب می کند. تاکتیک که بدرستی توسط حزب کمونیست چین برهبری مانو در اتحاد با جبهه گومیندنگ در شرایطه تجاوز امپریالیسم ژاپن بکار رفت.

باید توجه داشت این تاکتیک بکار گرفته شده در شرایطه تجاوز بیگانه امپریالیستی، با استراتژی انقلاب دمکراتیک خلق برهبری طبقه کارگر که منجر به استقرار سوسیالیسم در چین گردید، کاملا متفاوت است. اولی در شرایطه تضاد عمده بین امپریالیسم ژاپن با خلقهای چین که تاکتیک جبهه ضد قوای اشغالگر را طلب می نمود. و دومی استراتژی انقلاب دمکراتیک نوین در شرایطه جامعه نیمه فئودال و نیمه مستعمره که تنها راه حل عقلانی و علمی حل تضاد اساسی جامعه چین بود.

آیا در چنین شرایطی که امپریالیستها با یورش بربرمنشانه قصد نابودی هستی کشوری را دارند- در چنین شرایطی که بدلیل ضعف نیروهای کمونیستی و مترقی رهبری بدست نیروهای مذهبی افتاده است، شرکت نیروهای کمونیست و مترقی در کنار توده هائی که با تمام وجود جهت بقای خویش با تجاوزگران می جنگند، برآستی مبارزه راستین ضد قوای متجاوز نمی باشد و آن عامل اساسی جهت جلب توده ها بسمت کمونیستها برای کسب رهبری بمنظور تعمیق انقلاب نیست؟ آیا این تاکتیک درست مبارزاتی، همان تاکتیک نبود که در شرایطه تجاوز قوای امپریالیستی(تضاد عمده) در چین بکار گرفته شد و آن عاملی نبود که باعث جلب توده ها بسمت کمونیست ها گردید؟ آیا در چنین شرایطی که هرگونه بی تفاوتی بسود متجاوز وحشی معنی می دهد و یگانه راه رهائی در اخراج قوای اشغالگر در تحلیل نهائی تنها در پرتوی شرکت توده های میلیونی به رهبری کمونیستها و یا نیروهای انقلابی میسر خواهد بود، شرکت کمونیست ها در کنار توده های میلیونی علیه قوای اشغالگر آن عامل تعیین کننده جهت کسب رهبری نیروهای بالنده در روند مبارزه ضد امپریالیستی نیست؟

طبیعی است که کمونیستها همیشه از استقلال و عدم وابستگی در جبهه واحد سخن گفته اند. این استقلال به معنی استقلال در تشکیلات، سیاست و ایدئولوژی است. بدیهی است که کمونیستها نباید در جبهه واحد حل گردند. کمونیستها در عین استقلال سیاسی آنرا انتزاعی بررسی نمی کنند بلکه در شرایط تجاوز دشمن خارجی و اشغال میهن به صورت نسبی درک می کنند. زیرا شکل مبارزه طبقاتی در صورت تجاوز بیگانه به مبارزه ملی تغییر می یابد و برای کسب قدرت سیاسی و استقرار سوسیالیسم در کشور مفروض ابتدا می باید قدرت بیگانه را طرد کرد و اعتماد مردم را کسب نمود و در این روند مبارزه ضد قوای بیگانه توده ها را بسیج کرده و آموزش داد تا بتوان تدارک گذار از یک مرحله به مرحله بعدی را مهیا نمود. اگر نیروهای مترقی قادر نشوند در روند مبارزه ضد اشغالگران خود را تقویت کنند و اعتماد مردم را بدست آوردند، مطمئنا در مرحله بعدی نخواهند توانست به کسب قدرت سیاسی موفق شوند. همه چیز را در این روند نیرو حل می کند و سرچشمه نیرو در توده های مردم و زحمتکشانشان قرار دارد.

اگر انقلاب کار توده هاست- اگر مبارزه راستین با امپریالیسم با اتکا به توده ها در پرتوی تحقق خواستهای دمکراتیک آنان امکان پذیر و قابل اجرا است- اگر نیروهای اسلامی در قدرت بخاطر ماهیت استثمارگرانه ناشی از مالکیت خصوصی بر ابزار و وسائل عمده تولید آن عاملی است که او را و او را می دار از ترس توده ها بدامان امپریالیستها پناه برد، پس بنابراین باید در شرایط ضعف کمونیستها و قدرت نیروهای اسلامی، به اتخاذ تاکتیک دست زد که در شرایط حاد شدن

مبارزه آزادی بخش یعنی در شرایطی که دیگر نیروهای اسلامی یارای تداوم مبارزه را بخاطر ماهیت ارتجاعی اش از دست میدهد ، بتوان روند مبارزه را به آغاز رو آوری توده های میلیونی به سمت کمونیستها معطوف نمود .

آیا منع طرفداران " جبهه سوم " از شرکت کمونیستها در مبارزه در کنار توده ها علیه قوای اشغالگر بمعنی سپردن رهبری مبارزه بدست نیروهای اسلامی نمی باشد که این همه سنگ مبارزه علیه آن را بسینه می زنند ؟

آیا جز از راه شرکت در میدان مبارزه در کنار توده ها ، راه دیگری وجود دارد که بتوان با جلب اعتماد آنان رهبری در مبارزه را کسب نمود ؟

آیا مگر در شرایط تجاوز قوای امپریالیستی بدلیل ضعف کمونیستها برای کسب امر رهبری مبارزه ، راه دیگری هم جز در همراهی با توده ها وجود دارد که ما از آن بی خیریم و یا شاید امر رهبری از طریق شرکت مستقیم کمونیستها و نیروهای انقلابی در مبارزه میسر نیست ، بلکه از طریق شعار و سخنان پر طمطراق غیر واقعی که هرگز تاریخ نمونه ای از آن را در سینه ندارد امکان پذیر است ؟

مگر بر اساس درس گیری از تجربیات گذشته طبقه کارگر ، کمونیستها موظف نیستند و نباید با توجه به شرایط تاریخی دوران- با توجه به بررسی دقیق مبارزه طبقاتی و تناسب نیروهای طبقاتی در عرصه جهانی و ملی ، تاکتیکهای درست مبارزاتی اتخاذ نمایند تا سرانجام رهبری توده ها را به کف گیرند؟

آیا توسل به چنین تاکتیکهای تجربه شده را می توان "کپی برداری بی کم و کاست" و "انجمادی" نام گذاشت ؟ و بدین وسیله مانع بهره گیری کمونیستها از گذشته همزمان طبقاتیشان گردید ؟ سؤال اینجاست ، جداً در چه زمانی کمونیستها مجاز هستند تجربیات همزمان طبقاتی خویش را- تجربیاتی که بقمیمت جاری گشتن خون هزاران هزار تن بدست آمده ، در عرصه مبارزه با دژ سرمایه بکار گیرند و مارک کپی برداری و انجمادگری بر پیشانی آنان حک نگردد ؟ آیا شرایط تاریخی که مانوتسه تونگ را وادار نمود بخاطر نجات کشور از یورش تجاوزگرانه بربرهای امپریالیستی ژاپنی با جبهه گومیندانگ همکاری کند (امری که عامل اساسی در کسب رهبری توده های میلیونی توسط کمونیستها جهت تعمیق انقلاب بود) ، مگر غیر از شرایط کنونی است که تجاوزگران امپریالیستی بسرکردگی آمریکا بمنظور تحمیل احکام و قوانین غارتگرانه انحصارات سرمایه داری بر ملیاردها بشریت تحت ستم به لبنان- فلسطین- عراق و افغانستان لشکرکشی نمودند ؟ با توجه به اینکه در چین حزب کمونیست قدرتمندی برهبری مانو وجود داشت و در لبنان کمونیستها در ضعف بس می برند . ولی هدف هر دو مشترک بود ، طرد کامل قوای اشغالگر .

آیا سیاست بین دوصندلی نشستن ترتسکی و کائوتسکی از تجربیات مبارزاتی طبقه کارگر نیست که کمونیستها می باید بعنوان نمونه های منفی که اولی را جهت سرنگونی بلشویکها وادار به همکاری با غدارترین دشمنان بشریت نمود ؟ و دومی را در همکاری با فاشیستها در سرکوب شوراهای کارگری آلمان به بدترین و کثیف ترین دشمنان پرولتاریا تبدیل گرداند ، از آنان درس آموزی کنند ؟

آیا درس آموزی از نمونه های مثبت و منفی مبارزاتی طبقه کارگر با استناد به گفته های آموزگاران پرولتاریا که بمنظور نشان دادن درستی راهشان انجام می پذیرد امری انجمادی و کلیشه ای است که باید از آن پرهیز نمود و یا بر عکس امری است ماتریالیستی که باید آنرا بکار برد ؟

دیگر پیرامون نا درستی سخنان غیر خردمندانه و نازلی که درکش از " مثلث زرین " مفهوم منطقه ای- جغرافیایی و اقتصادی است ، و نه مفهوم سیاسی که مد نظر بوده ، سخنی نمیگویم که چیزی جز وقت تلاف کردن نخواهد بود .

دیگر از سطحی نگران که قادر نیستند از "سیاست" * انحصارات امپریالیستی آمریکائی در قبال رژیم وابسته پهلوی که با هدف تسلط بر منطقه خاورمیانه و ایجاد "خاور میانه جدید" بمنظور فرمانروائی بی چون و چرا بر جهان بکار برده شد، به عمق نظر افکنند و مفهوم سیاسی نهفته شده در مضمون گفته " طرح خاورمیانه جدید نه از طرف مثلث زرین ، بلکه از مدتها پیش حتی در زمان رژیم پهلوی از خواسته های غارتگرانه انحصارات امپریالیستی آمریکائی در راستای هژمونی بر جهان بوده است ... " را ، دریابند سخن نمی گویم که جز آب در هاونگ کوبیدن نخواهد بود .

دیگر از " نظر " بغایت عقب مانده و هیستریکی ضد استالینی و ضد ساختمان سوسیالیستی لنینی که سازنده و معمار اصلی آن استالین کبیر بود و قادر شد با پرتو افشانی تاریخی اش سرچشمه ایجاد چندین انقلاب انسان ساز سوسیالیستی و آزادی بخش و هزاران احزاب کمونیستی و انقلابی در جهان گردد سخن نمی گویم . از " نظر " ی که قادر نیست الفبای مارکسیسم را درک کند و از دادگاههای مسکو که در آن خانین و جاسوسان به سوسیالیسم با حضور نمایندگان و سفرای دیگر کشورها به محاکمه کشیده شدند ، تصور دادگاههای تهران را دارد ، از " دیکتاتوری پرولتاریا- عالی ترین دمکراسی " درک ترسکیستی دارد ، نمی توان سخن گفت که چیزی جز صرف انرژی بی حاصل نخواهد بود .

به کوری چشم ترسکیستها ، نه تنها من بلکه همه مارکسیست لنینیستها مانوتسه تونگ را بمثابه مارکسیست لنینیست کبیری که قادر شد با انطباق م- ل بر جامعه چین سبب رهائی صدها میلیون انسان از اسارت و استثمار گردد - از رهبر کبیری که هنگام غلبه رویونیسم در شوروی از پرچمداران راستین در دفاع از مارکسیسم لنینیسم در جهان بود ، تقدیر و وی را بمثابه رهبری برجسته ستایش می کنند و آنرا از افتخارات جنبش کمونیستی می دانند . گرچه نقطه ضعف او را که معطل شرایط تاریخی بود ، در کنار خدمات ارزنده اش مورد تحلیل و بررسی قرار می دهند . ولی باید آگاه بود که تشکیل جبهه ضد قوای تجاوزگر ژاپن توسط حزب کمونیست چین بر رهبری مانو با گومیندنگ از قضا از نقاط قوت و حاصل درایت و کاردانی مانو بمثابه یک مارکسیست لنینیست بزرگ می باشد ، و نه نقطه ضعف او ، آنطوریکه شما می پندارید .

با توجه به توضیحات فوق جمع بندی پاسخ به طرفداران " جبهه سوم " چنین می باشد :
یک آن تصور کنید هواداران " جبهه سوم " در زمان تجاوز صهیونیستهای اسرائیلی در لبنان بوده و بخواهند هم علیه تجاوزگران صهیونیستی و هم علیه مردم لبنان که با تمام نیرو و توان بدفاع از سرزمین خویش برخاسته اند ، مبارزه نمایند . در چنین صورتی اگر مردم لبنان بعنوان ستون پنجم صهیونیستها آنان را محکوم و بجای خویش نشانند ، مطمئناً آنانرا بمثابه مدعیان پرگو ولی بی عمل که نفع اش تنها برای تجاوزگران صهیونیستی است از جنبش طرد خواهند کرد و هرگز به چنین افراد " گیج سر " در آینده اعتمادی نخواهند نمود .

لذا " جبهه سوم " نه تنها واقعیت مطابق با شرایط تاریخی دوران نیست ، بلکه ذهنیگری است که جز سر درگمی هرچه بیشتر حاصلی برای جنبش توده ها در شرایط تجاوز امپریالیستها به کشور مفروض در بر نخواهد داشت . " جبهه سوم " سرابی بیش نیست . دامی است که حککا با هدف خدمت به منافع امپریالیسم آمریکا و صهیونیست های اسرائیلی در سر راه جنبش نیروهای انقلابی و کمونیستی گسترده است .

براستی این " جبهه سوم " شما در لبنان در هنگام تجاوز دد منشانه صهیونیست های اسرائیلی در کجا ایستاده بود و چه نقشی را ایفا نمود ؟

در پایان خواندن مقاله با ارزش خانم جمیله کاتب فر تحت عنوان " یادداشتی پیرامون بمباران لبنان و مواضع اپوزیسیون ایران " و همچنین مقاله آرمان کوشا تحت عنوان " مینا احدی و دفاعش از اسرائیل " را بمنظور غنای هرچه بیشتر بحثمان به همگان توصیه می کنم .

دست شما را در مبارزه علیه جمهوری جهل و جنایت سلامی ایران و علیه امپریالیسم و صهیونیسم می فشارم . پیروز و پایدار باشید .

.....
* سیاست انحصارات امپریالیستی آمریکائی : تبدیل رژیم مزدور پهلوی به بزرگترین ژاندارم منطقه
جهت بوجود آوردن خاورمیانه جدید بود که اکنون بار دیگر در موقعیت و شرایط دیگری از طرف
امپریالیسم آمریکا طرح می گردد .

بهمن ادیب 2006/10/05